



افغانستان در مسیر تاریخ و غلام بچه ها !

اسیران جنگی در قرون اوسطی همه به غلامان تبدیل میشدند ، این موضوع را میتوان به وضاحت در تاریخ بیهقی مطالعه نمود.

برای اولین بار جلال الدین محمد اکبر (۱۵۵۶م - ۱۶۰۵م) پادشاه گورگانی هند، نواسه محمد ظهیر الدین بابر؛ خرید و فروش اسیران جنگی ، یعنی غلامی را در سرزمین زیر امر خود ممنوع اعلان کرد. در آن عصر کابل ، قندهار، بلخ و بدخشان جز ایالات دولت گرگانی هند بودند .

دو صدسال بعد از اکبر؛ امیر عبدالرحمن که هیچ وقت شهادت جنگ با خارجی را نداشت ؛ اما در مورد اسرای قیامهای داخلی مردم افغانستان ؛ غلامی را مجدداً ترویج نمود .

گاهی که در مورد غلام بچه های امیر صحبت می رود . این کتله هیچ وقت اسیر جنگی نبوده اند ؛ بلکه خوش به رضا بوسیله فامیلهای شان بامیر سپرده میشدند.

مرحوم غبار در مورد امیر عبدالرحمن در جلد اول ص ۶۵۷ مینویسد: « امیر عبدالرحمن خان با مردم محشور و از معاشرت با حرم دور بوده شب و روز در محیط مردانه میزیست ».

غبار دانشمندانه عفت قلم را حفظ میکند ؛ اما روح مطلب را بیان مینماید . این وضعیت تا عصر محمد ظاهر ادامه داشت ، که همه رحیم غلام بچه را میشناسند و وظیفه ... او

را در دربار سلطنتی میدانستند .

از سالهای دوهزار؛ بعد از نشر جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ ؛ افرادی عرض اندام کردند، که به پس پیری و در خارج کشور؛ با تاخت و تاز براین کتاب و مؤلف آن؛ ادعای غلامبچه گری کردند .

به یقین این کتاب عاری از کمبود ها ، و شاید هم نواقص نیست ؛ اما یکی دو کمبود و یا اشتباه نمیتواند بُعد تاریخی آنرا زیر سوال ببرد. این کتاب حادثه و واقعه نگاری نیست .

بیانید موجودیت احمدشاه گادی وان (شاجی) را نفی کنید ؛ بحیث نماینده انگلیس در امور ملکی دولت کابل !

بیانید نقش الله نواز ملتانی را نفی کنید ؛ بحیث نماینده نظامی انگلیس ، نقش بچه خواند های محمد هاشم را نفی کنید، دولت خانوادگی و اعتماد سالاری را نفی کنید و ... نه ؛ اینکه غبار گفت فلان شخص ریش سفید داشت ؛ اما ریش شخص مذکور ماش و برنج بود! این انتقاد نیست؛ بلکه چشم سفیدی و غلام بچه گری هست .

اولاً باید فلسفه تاریخ را بیاموزید، و بعداً به نقد اثر تاریخی اقدام کنید ! خارج از حدود این دانش یاوه میگوئید!!

یکی از همین غلام بچه های خارج کشور ، که علت عاجل بدبختی چهل سال اخیر ملت ما هستند . پرچمی منفور اعظم سیستانی را من چند سال قبل تشریح نمودم ملاحظه کنید .

جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ و هجوم ارتجاع

این نوشته در شماره 421 هفته نامه امید طبع اتازونی به تاریخ 15 می سال دوهزار به نشر رسیده بود.

اعظم سیستانی یک پرچمی نادم ، برای خوشخدمتی و اخذ موقعیت ، یک سلسله لفاظی های بی محتوا را در شماره های قبل از این تاریخ در هفته نامه امید چاپ کرده بود.

من طی این مقاله به تشریح سیستانی من حیث فرد پرداختم و اهداف ثانی و ثالث او را در بیان این

کاسبی با کلمات ، روشن ساختم ، زیرا اینها که خاک را رایگان در اختیار روس قرار دادند !!! در مورد تاریخ همان خاک چه برخوردی خواهند داشت ???

بعد از نشر جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ ، عکس العمل دست اندرکاران رژیم های سابق قابل پیشبینی بود ، زیرا بازنگری عملکرد های ایشان درین کتاب زمینه رنجش آنها را احتمالاً فراهم میکرد ؛ اما در شماره های 409 ، 408 و 410 ماه فیروزی 2000 امید ، عنصر پرچمی عضو هیأت رئیسه شورای انقلابی حزب خلق « اعظم سیستانی » اثر گرانبهای مرحوم غبار را مورد تعرضات بی اساس و یاوه سرائی های میان تهی قرار داده. آنانیکه سیستانی را میشناسند، میدانند که این موضعگیری و ضدیت او با نوشته مرحوم غبار و فرزند با تمکین ایشان محترم حشمت خلیل غبار ، افتخار بزرگی به این پدر و فرزند راهروان داعیه ملت افغان بخشیده است. اما برای آنده از هموطنان که رفیق سیستانی را نمی شناسند عرض میکنم که :

اعظم سیستانی دوست نزدیک ببرک کارمل ، عضو هیأت رئیسه شورای انقلابی حزب دموکراتیک خلق، این شخص وظیفتماً یعنی منحصیث عضو هیأت رئیسه شورای انقلابی، تمام احکام این شورا را بدون در نظر داشت محتوای آن امضا کرده است. فیصله هائی را که محکمه اختصاصی انقلابی صادر می کرد، بعد از مطالعه و تائید آن بوسیله هیأت رئیسه شورای انقلابی به مرحله اجرا در می آمد.

در مورد وظایف رسمی او فقیر ودان در اعترافنامه زیر عنوان دشنه های سرخ چنین مینویسد : (دانشمند افغانی کاندیدا اکادمیسین اعظم سیستانی « تعارفات بین پرچمی ها » که خود در زمان ریاست شورای انقلابی ببرک کارمل عضو هیأت رئیسه شورای انقلابی جمهوری افغانستان بود، در این موقع از همکاران نزدیک او محسوب میشد).

اما رفیق سیستانی همینکه احساس خطر کرد فوراً پوستین خود را پشت و روی کرده، همچو کاغذ پاره بی ارزشی در سمت وزش باد به رقاصی و شادمانی پرداخت و مقاله بر ضد دوست دیرینه خود ببرک کارمل نوشت. و بدین ترتیب از جانب هم حزبی های سابق خود لقب پرچمی خط بینی کشیده را کمائی کرد.

اینک رفیق سیستانی با گذشته چنین سنگین از نیرنگ بخود اجازه میدهد، یا به عباره دقیق تر برایش اجازه میدهند، که اثر مورخ عالی مقام کشور ما مرحوم غبار را این پرچمی سوگند خورده مورد اهانت

و پرسش های به اصطلاح تاریخی قرار بدهد.

اینک بیشرمانه پنج شخصیت علمی و فرهنگی را بحیث سرپوش بر گذشته های سیاه خود قرار داده و در سایه نام این اشخاص میخواهد توشه و گوشه دست و پا کند.

تاریخ جدا از خواست و تعلقات دیگران و تعلقات سیستانی ، در مورد این پنج شخصیت یاد شده قضاوت کرده و میکند. اما شدیداً جای تأسف است که فردی با گذشته و خصوصیات سیستانی ایشانرا آله دست و مصدر مرامهای کامجویانه خویش قرار دهد. زیرا او درین اقدام خود دو هدف را عمدتاً تعقیب مینماید.

یکی اینکه پنجه های سرخ بخون خود را سفید جلوه دهد به همین منظور از چندی به اینطرف یوسف زی هم تخلص میکند. دیگر اینکه آمادگی مجدد خود را در آستان بوسی های نو در معرض نمایش قرار بدهد.

« رفیق » سیستانی بمثابة یک پیرو تئوری انقلاب برگشت ناپذیر ثور مدت بیست سال تاریخ و واقعیت های تاریخی ملت افغانستان را بازیچه و قربانی منافع روس ساخت. اینک بما اندرز میدهد که واقعه تاریخی به اسناد ، شواهد و مدارک قانع کننده ضرورت دارد. اما چند سطر پائین تر مینویسد « نه در آن زمان و نه در این زمان اعضای خانواده سلطنتی ، هیچکدام مکلفیت نداشتند تا کتاب یک نویسنده را بخوانند ». در حالیکه جناب سید قاسم خان رشتیا در جواب به انتقادات آقای مهرین در شماره 308 هفته نامه امید سال 1998 چنین نوشته بود. « تا جائیکه به کتاب تاریخ قرن 18 تعلق میگیرد ، بطوریکه در صفحه 39 خاطرات از نظر شما گذشته است ، آن اثر نیز روی همین ملاحظات مانند افغانستان در مسیر تاریخ از طرف رژیم های مطلقه و اختناقی وقت مدت یازده سال در توقیف مانده بود. » کتاب افغانستان در مسیر تاریخ و اشتباهات رشتیا ص 71

در اینجا آشکار است سیستانی آنطور که ادعا میکند پایند سند ، دلیل و شواهد تاریخی نیست. زیرا او داده ها را مطابق به منافع و شرایط حاکم تغییر میدهد. در فوق اگر بقول رشتیا باور کنیم، پس سیستانی دروغ می گوید.

این تناقض گوئی های سیستانی هیچ رابطه با تاریخ و تاریخ نویسی ندارد. بلکه او برای آینده خود ولینعمت جستجو میکند. برای رسیدن به این هدف کتاب مرحوم غبار و حرکت وطنپرستانه حشمت خلیل غبار را بحیث ناشر این اثر ، وسیله قرار میدهد. زیرا سیستانی که در ظرف دو دهه گذشته مصروف فروش حال ملت افغان بود ، اینک قلم برداشته تا گذشته و تاریخ ما را نیز مورد معامله و

دستبرد قرار دهد. لهذا علمی بودن افغانستان در مسیر تاریخ جلد اول و دوم را بحیث اولین اثر علمی در تاریخ افغانستان مکارانه مورد تردید قرار میدهد.

سیستانی و دوستانش ، برخلاف تمام اصول و قواعد علمی حاکم بر جهان ، ملت افغانستان را در آتش جنگ تعرضی روس سوختاندند. خلق و پرچم بین سالهای ۱۹۷۸ و ۱۹۹۲ زیاده تر از پنجاه هزار محصل معلم و فرهنگی های کشور را زندانی و اعدام کردند و صد ها مکتب ، مدرسه و مسجد را آتش زدند ، با تحمیل اختناق و فقر ، دگراندیشی و تفکر را به زنجیر کشیدند. اینک با چنین آلودگی خود را زیر پوشش کلمات منزّه چون علم فرهنگ و عفت قلم قرار میدهند؛ به تصور اینکه کارکرد های استبدادیون مذهبی ایشان را تبرئه کرده است. واقعیت اینکه طالب و پیشینیان او ، جهت زورمند تضادی هستند که موفق از میدان بدر آمده ، در حالیکه ماهیتاً با خلق و پرچم دو روی یک سکه اند. متأسفانه در عدم موجودیت یک مرجع موثق برای بازشناسی علم و جهل ، سیستانی و امثال او این کتاب پاک را از محتوای تاریخی و جهانی آن تهی میسازند. اینها که خود هر کدام طفیلی رژیم هائی بودند که جهل ستون فقرات شانرا تشکیل میداد . سیاهی و تاریکی ساحه و زمینه قدرتمندی شان بود. مثلاً در دهه هفتاد افغانستان تنها پنج فیصد باسواد داشت و از دهه هفتاد تا اواسط دهه نود ، ما یک نسل مکتب ندیده داریم . سیستانی بحیث عضو هیأت رئیسه شورای انقلابی حزب خلق، سهم در مسئولیت بیسوادی یک نسل افغان است. مگر با پرروئی، باز هم از علم و فرهنگ صحبت کرده و حتی قضاوت میکند که کدام اثر علمیست و کدام عاری از علم است. سیستانی و شرکا علم را بطور عام و علم تاریخ را بطور اخص، پدیده مجرد پنداشته لهذا مناسبات و روابط متقابل عینیت‌های تاریخی را نمیتوانند دقیقاً ارزیابی کنند، باین سبب او سخت به فرعیات دلچسپی دارد ، از تشریح و شناسائی واقعیت‌های تاریخی عاجز است. به این لحاظ او سهم و مسئولیت افراد را در کارنامه تاریخی نمیبیند یا نمیخواهد ببیند؛ زیرا با منافع شخصی اش تناقض دارد. چنانچه مورخی این حدود و مسئولیتها را بازنگری میکند ، این برخورد را اسباب آمیزش علایق فردی آن مورخ میخواهد معرفی کند، تا در تحلیل واقعیت تاریخی اغتشاش و مغالطه خلق شود. از جانب دیگر آنانیکه چون سیستانی به تحریف تاریخ اشتغال دارند ، حتی بعد از گذشت سالیان دراز، از بررسی نتایج و پی آمد های رویداد تاریخی طفره میروند. در عوض به لفاظی و سخن پراگنی در حدود جزئیات باقی میمانند. چنانچه در دهه شصت عاید سرانه سالانه هر افغان بیست دالر امریکایی بود، یک طبیب برای پنجاه هزار نفر افغان اختصاص داشت ، کشور عملاً میدان رقابت و کشمکش دو قدرت بزرگ شده بود. که در نتیجه دو کودتای پی در پی زایش یافتند. این حقایق بسی عیان و

چشمگیر هستند که هر فرد افغان با احساس این وضعیت را به گوشت و پوست خود درک و شناسائی کرده است. مگر چشمان عقل سیستانی چقدر تاریک هستند که سرچشمه و علل راستین این رویداد ها را نمی بیند و بازشناسی مسئولیت های فردی و جمعی را انکار میکند.

سیستانی که تا امروز بلی گوی و تائیدگر قدرتهای وابسته در کشور بوده ، به همین صفت نوشته های چندی بیرون داده است. لهذا او کوشش دارد خود را در ردیف این پنج شخصیت داخل کرده و با آنها موضع مشترکی را اشغال نماید. امید است که بازماندگان و دوستداران این شخصیت ها ، پینه سر زانوی چون سیستانی را دفع و ترد کنند، زیرا آن شخصیتها سزاوار چنین سرزنجی نیستند. روی این هدف سیستانی معتقد است آثاریکه در همکاری با رژیم های گذشته تحریر شده است مورد استفاده نسل های بعدی قرار خواهد گرفت. بدین منظور همکاری کردن باین رژیمها بهتر بوده از مخالفت و مبارزه کردن بر علیه آن ها ، یا به عبارت دیگر دو ملیون شهید و پنج ملیون آواره ملت افغان ، وزن کمتری دارند در تاریخ تا نوشته های سیستانی.

این آثار که در سازش و همکاری با رژیم های ضد مردمی استحاله و قالب بندی شده، بعداً در سایه تفاهم و التقاط با سیستم تکمیل گردیده اند. یا به اشاره ساده تر تاریخ ، آثار و نوشته های فرمایشی هستند. آیا دانشی چنین مسخ شده میتواند درد نسلهای آینده ما را دوا کند ؟ زیرا به تجربه چهل ساله دیده شد ، آنانیکه ملت را به زنجیر فقر و اختناق میبندند ، در حقیقت اندیشه مردم را زندانی میکنند. سیستانی در تبانی و همکاری با رژیم خلقی پرچمی، هزار ها صفحه را در مدح انقلاب ثور و ملحقات آن سیاه کرده . اینک برای هویت بخشیدن باین سیاه نویسی ، خود را در عقب دیگران مخفی میکند. چون خائف است از محتوای نوشته هایش این پنج شخصیت را روکش ساخته و مورد استفاده سؤ قرار میدهد. زیرا مرحوم غبار در هیچ صفحه و هیچ سطری عالم بودن این شخصیت ها را زیر سوال نمیبرد. چون این وظیفه مورخ نیست.

سیستانی منبع و مواخذ افغانستان در مسیر تاریخ جلد اول را در 33 سال بعد از نشر و 21 سال بعد از رفع توقیفش مورد پرسش قرار میدهد. این اثر که زیاده از ده بار در داخل و خارج کشور تجدید چاپ شده و اضافه از 50000 جلد در دسترس هموطنان و علاقمندان قرار گرفته است. گویا همه این افراد در درون و بیرون کشور فراست سیستانی را در بازرنگری منابع و مواخذ این کتاب نداشتند و ندارند. زیرا شخصیکه خود را بالاتر از تمام این علاقمندان و هموطنانیکه کتاب را مطالعه کرده اند، قرار میدهد، حقیقتاً در کوه نظری جوهره و ماندنی ندارد.

افغانستان در مسیرتاریخ جلد اول 108 منبع معتبر داخلی و خارجی را بحیث مأخذ معرفی میکند.

بر علاوه در پایان هر صفحه بنا به ضرورت موضوع پاورقی هائی گشوده شده است . و این رسم نگارش تمام نویسندگان و مورخین در خور این نام است . افزوده بر این زندگی نامه نویسنده ، خدمات گذشته و سوانح سیاسی و اجتماعی نویسنده ، منبع اعتماد و مأخذ ارزنده و غیرقابل تعویضی است در نظر خوانندگان . و این خصوصیات اخیرالذکر خارج از حدود فهم و تصور سیستانی است؛ زیرا یک عمر مبارزه و سابقه پر افتخار مرحوم غبار در وطنپرستی برای بازگویی واقعه تاریخی مکفی است. لهذا یاوه سرائی های سیستانی در مورد بیبلیوگرافی این اثر همه صاحب نظران در تاریخ افغانستان را متأثر و متأسف میدارد. زیرا شخصیکه طعم مقاومت و پایداری را یکبار هم در طول حیات ... نچشیده ، چگونه بر شصت ساله عصاره دانش و حماسه مقاومت مرحوم غبار اعتراض میکند . این برخورد وی ، مظاهره از مقام او در سفاهت است.

سیستانی ، باری تاسف خورده و این سوال را مطرح میکند که چگونه غبار شما جان سالم بدر بردید ؟ نحوه ترکیب این سوال و حالت تأسفی سیستانی در طرح آن دورنمای ذهن تاریک و ضد روشنفکر سیستانی را آشکار میکند. زیرا تنها فاشیستها افراد را بجرم دگراندیشی و طرز دید شان محکوم و تکفیر می کنند. اما سیستانی باید بداند که سالهای 1932 و 1933 مقطعیست در واکنش های وطنپرستان ، واقعه سفارت افغانی در برلین بوسیله سید کمال خان، حمله فردی محمد عظیم خان به سفارت انگریز در کابل و بلاخره قتل محمد نادر به دست عبدالخالق خان هزاره که طی آن زندگی پدر، برادر، کاکا ، ماما ، اقارب و دوستان خود را فدا کرد. اما در عوض جان صدها روشنفکر از تیغ جلادان نجات یافت. بازتاب این عوامل محمد هاشم و شرکا را از طغیان خشم ملت به وحشت انداخت که جلو اعدامهای دسته جمعی را گرفتند ، اما حبس های طویل مدت را تجویز دیدند. آنانیکه زنده ماندند عبارتند از:

افرادیکه درد و رنج زندان را تحمل کردند. بنیه جسمانی و قوت روحی ، ایشان را نجات داد، نه اینکه چون پرچمی ها آستان بوسی بیگانگان را کرده باشند.

اثر مرحوم غبار جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ که بحیث معیار و محک دقیق و علمی در تاریخ معاصر کشور ، در این لحظات اساس به دسترس هموطنان قرار گرفت . در روشنائی این کتاب اتخاذ تصامیم آتیه ملت ما از سهولت های زیادی برخوردار گردیده است. زیرا بازگویی این تجارب راه گشای آفاق نو در برابر فرزندان ملت ما خواهد بود. سنگ اندازی های عناصر مغرض چون سیستانی که یک حلقه از تاریخ زدگان را تشکیل میدهند ، تلاشی است در جهت تجدید و تعویض چهره هایشان. در این راستا هر آنچه که در دسترس شان قرار بگیرد از آن کمک و یاری میگیرند.

اینک پنج شخصیت را در محراق مقاصد غرض آلود خود قرار داده اند و در انتظار بهره برداری از آنان اند. بررسی این طرح آنها برای همه بسادگی میسر است؛ زیرا سیستانی در ظرف 21 سال که از رفع توقیف کتاب سپری می‌گردد، چرا در صدد نقد و تردید آن برنیامد؟ او ازین اشخاص بحیث تخته پرش برای جستن بجلو استفاده میبرد. در راه رسیدن به این مأمول نویسنده و ناشر افغانستان در مسیر تاریخ را مورد هجوم و تعرضات ارتجاعی قرار می‌دهد. نوشته سیستانی در سه شماره هفته نامه امید هیچ عینیت تاریخی را دفاع نمی‌کند، هیچ حقیقتی را هویدا نمی‌سازد، بلکه گفته های امروز او در تضاد کامل با کرده های دیروزش قرار دارند. امید است که دوستداران و ارادتمندان این پنج شخصیت که سیستانی برای تامین مقاصدش، ایشانرا ببازی گرفته است، خط فاصلی در عمل و نظر بین خود و او ترسیم کنند. تا هموطنان و صاحب نظران در نگرش شان دچار مغالطه نگردند. چنانچه در شروع این مقاله اشاره کردم. ضدیت با سیستانی باعث افتخار و همسوئی با او مایه سرافکندگی است.

اما مرحوم غبار، در تاریخ افغانستان مقام آن راد مردی را دارد که گردبادی چون سیستانی بروی هیچ اثر ندارد.

روانش شاد باد

نجیب سخی استراسبورگ چهارم اپریل سال دوهزار میلادی